



املا و واژه آموزی

مانند نمونه، با توجه به متن درس، واژه‌ها را کامل کنید:

خدا

بی اختیار

بی اختیار

خوش

ره

.....

.....


.....

.....

.....

.....





۲ ده واژه را که از نظر شما ارزش املائی دارند، از متن درس انتخاب کرده و بنویسید.

۳ معنی هر واژه را بنویسید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید.

	« روان نویس » یعنی:
جمله:	
	« نامه نویس » یعنی:
جمله:	





الف) جمله‌های زیر را با دقت بخوانید و به ترتیب درست، شماره گذاری کنید.

- صاحب مغازه پرسید: «نردبان چه؟» طوطی‌ها عاشق نردبان هستند.
- به محض اینکه تاب بخورد، حرف زدنش تحسین همه را برمی‌انگیزد.
- صاحب مغازه با تعجب گفت: «واقعاً متأسفم، حتی یک کلمه هم حرف نزد؟»
- ۱ فردی یک طوطی خرید؛ اما روز بعد، آن را به مغازه برگرداند.
- فرد یک آینه خرید و رفت.
- فرد پاسخ داد: «چرا، درست قبل از مردنش با صدای ضعیفی پرسید: مگر در آن مغازه غذایی برای طوطی‌ها نمی‌فروختند؟»
- وقتی روز چهارم خریدار وارد مغازه شد،
- به صاحب مغازه گفت: «این پرنده صحبت نمی‌کند.»
- چهره‌اش کاملاً تغییر کرده بود.
- صاحب مغازه پرسید: «آیا در قفسش آینه‌ای هست؟ طوطی‌ها عاشق آینه‌اند.»
- فرد یک نردبان خرید و رفت.
- او گفت: «طوطی مرد!»
- فرد با بی‌میلی یک تاب خرید و رفت.
- ۹ صاحب مغازه برای سومین بار پرسید: «آیا طوطی شما در قفسش تاب دارد؟ نه؟ خوب مشکل همین است.»
- او روز بعد بازگشت و گفت: «طوطی هنوز صحبت نمی‌کند.»
- اما روز سوم باز هم آن فرد آمد.



ب) پس از مرتب کردن جمله‌ها به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱ دلیل مرگ طوطی چه بود؟

۲ طوطی چه کارهایی می‌تواند انجام دهد؟

نگارش

یکی از متن‌های ناتمام زیر را انتخاب کنید و نوشته را ادامه دهید.

۱ با خود گفتم: اگر دست باد، گیسوی درختان را شانه بزند و آنها را پریشان کند، آن گاه ...

۲ با قامتی بلند و کشیده، سوار بر اسب از جاده‌ی خاکی میان درختان می‌گذشت ...

۳ روزی دست در دست عصای پدربزرگ گذاشتم و با آن مسیری را پیمودم، اول حس کردم

عصا در دستم جا نمی‌گیرد ولی کم‌کم او دست مرا گرفت و ...

۴ من داشتم راهم را می‌رفتم که ناگهان برگ‌ی از درخت بر سرم افتاد. اول نفهمیدم که برگ

است، فقط حس کردم چیزی به سرم برخورد کرد، دستی بر سرم کشیدم و ...

۵ چند سالی بود که او را می‌شناختم و می‌دانستم دوست قابل اعتمادی است؛ اما نمی‌دانستم چه

شد که به چنین کاری دست زد. حالا من مانده بودم که چگونه این مسئله را ...

۶ از راهی می‌گذشتم، صدایی توجه مرا جلب کرد. ایستادم. بعد از چند ثانیه سکوت، به طرف صدا

رفتم. به چاهی برخورددم. صدای زوزه‌ی سگ از درون چاه می‌آمد. نگاهی به اطراف انداختم

و ...



موضوع:

Blank writing area with horizontal lines for text entry.

توجه:

- نخست، متن انتخاب شده را به دقت بخوانید.
- درباره ی آن فکر کنید تا در فضای نوشته، قرار بگیرید.
- با بهره گیری از تخیل، متن را کامل کنید.
- از نشانه های نگارشی، هر جا که لازم شد، استفاده کنید.
- نام مناسبی برای آن انتخاب کنید.
- نوشته را پاک نویس کنید.





شجاعت

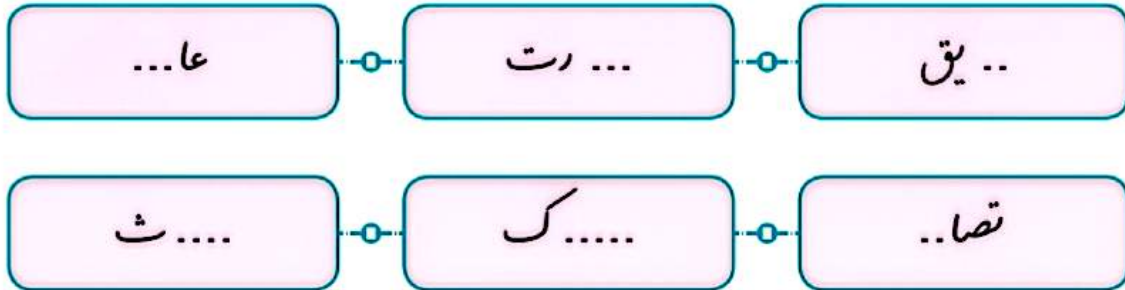
درس چهاردهم

املا و دانش زبانی

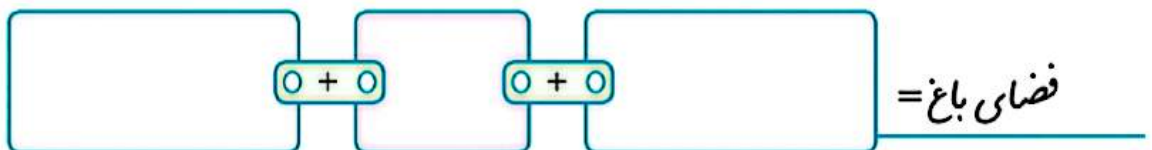
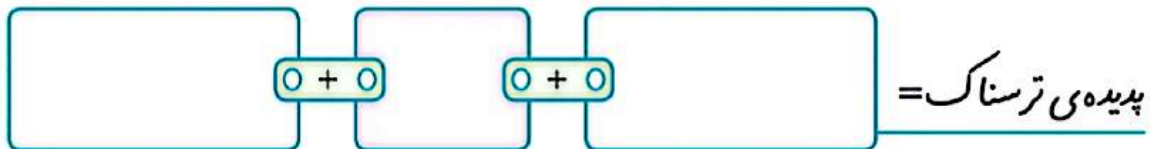
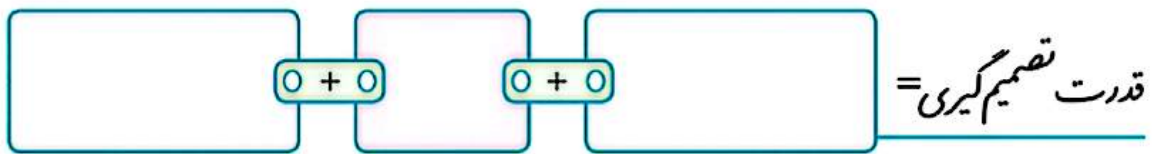
- جاهای خالی جمله‌های زیر را با واژه‌های مناسب از متن درس، کامل کنید.
- شجاع، کسی است که از و عاقبت کارهای بد بترسد.
- آنچه ناپسند و است، این است که انسان بی دلیل بترسد.
- تلخی دارو سلامت انسان را می‌کند.
- امروز علاوه بر نترسیدن و قدرت بدنی به هم احتیاج داریم.
- خنده بر ترس‌های، گام اول شجاعت است.



با توجه به متن درس جاهای خالی را کامل کرده، واژه‌ی موردنظر را بنویسید.



نمودارهای زیر را کامل کنید.





الف) متن زیر را بخوانید.

پسری در آتش

جلوی خانه شلوغ بود. مردم بی‌قرار بودند و به دودی که از پنجره‌ها بیرون می‌آمد، نگاه می‌کردند؛ هیچ کس جرئت نداشت به آتش نزدیک شود. صدای فریاد پیرزن بار دیگر از داخل خانه شنیده شد.

در همین موقع علی از دل جمعیت جدا شد. دوید توی حیاط و با سرعت از پله‌ها بالا رفت. آرنجش را سپر صورتش کرد و با پا محکم به در نیم‌سوخته کوبید، در باز شد. شعله‌های آتش روبه‌رویش زبانه کشید. همان‌طور که صورتش را پوشانده بود، پشتش را به سینه‌ی دیوار چسباند و ذره‌ذره جلو رفت. چشم‌هایش را به سختی باز کرد. از لابه‌لای دود و آتش پیرزن را دید که کنج اتاق کز کرده بود و ناله می‌کرد.

مثل ببر از روی کپه‌های آتش پرید و خود را به پیرزن رساند. دستش را دراز کرد و بازوی او را گرفت و از زمین بلند کرد. آتش هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. علی پیرزن را از کنار دیوار اتاق و از بین آتش عبور داد و تا دم در برد. پیرزن کورمال کورمال خود را به حیاط رساند. بعد چشمانش را باز کرد. برگشت و منتظر ماند تا کسی را که نجاتش داده بود، ببیند؛ اما هر چه صبر کرد خبری نشد.

فردا همه‌ی روزنامه‌ها نوشتند:

«علی لندی» نوجوان فداکار خوزستانی از جان خود گذشت تا جان انسانی را نجات دهد!

اسماعیل الله دادی

ب) با توجه به متن، دو سؤال طرح کنید و پاسخ آنها را بنویسید.







